



«این یک جسد نیست» مستندی در باب اهدای پیکر

داستان انسان‌های

مقاومتی که برای

کالبدشان شهروطنه‌های

تکسینی می‌کنند



محمد جوادزاده

■ سحر سلیمی

غلامرضا حیدری، در بیست‌ودومین روز از زمستان سال ۱۳۴۹ در اصفهان متولد شد، شهری که هنر در هوای کوچ‌هایش جاری است. مردی که سری پرغدغه دارد اما لیختد می‌زند و ابتدایی‌ترین وظیفه‌اش را صیانت از ذاتش می‌داند. شروع فیلمسازی‌اش سال ۶۶ بود، بلافاصله بعد از گذراندن دوره‌های آموزشی سینمای جوان. تجربه فیلمسازی با «سوپرهشت» و ساختن فیلم‌هایی همچون «عروسک جان»، «روز زندگی»، «در جستجوی مهتاب» و «ستاره قشنگ من» که هر کدام در جشنواره‌های منطقه‌ای، سینما جوان و جشنواره مطرح وحدت در تبریز، موفق به دریافت جوایز متعددی شدند، روزمه‌ای که پشتوانه‌ای شد برای ادامه مسیر فیلمسازی او. با دنیای ویدئو، «چشم کوچک من» و «اسب زخمی» را ساخت. بعد از آن در جیب دادمتی از دنیای فیلمسازی فاصله بگیرد تا شاید فرصتی باشد برای اندوختن اطلاعات بیشتر درباره ساختار ویدئو و نوع برخورد با آن و به دست آوردن تجربه‌هایی با شکل و رنگی بهتر. در فاصله دوری از فیلمسازی، به تولید کارهای تلویزیونی، ترکیبی و برنامه‌سازی برای این رسانه پرداخت. پس از مدتی احساس کرد «مستندی» می‌تواند ذهن کنج‌کاو را از ضاوع عطش یادگیری و کسب تجربه را تا اندازه‌ای در وجودش سیراب کند، این شد که «طبیعت مشروط» را خلق کرد، مستندی که روایتگر قتل مرمرز در یک روستا بود و موفق شد در جشنواره «اوارش» به‌عنوان بهترین مستند شناخته شود و پس از آن، «حاج اصغر» و «حساب کتاب» را بسازد. غلامرضا حیدری مسیر حرفه‌ای خود را مصمم طی می‌کرد تا اینکه در اواسط سال ۱۳۹۲ و در دل نگارش فیلم داستانی «اپلاک گمشده»، برای انجام تحقیقاتی به دانشکده علوم پزشکی تهران رفت و فکر ساخت «این یک جسد نیست» در ذهنش شکل گرفت؛ مستندی از آگاهی، انسانیت، اندیشه و هر آن چیزی که برای خلق مستندی تاثیرگذار لازم است، گواهی بر تلاش فیلمساز و تحقیق عمیق و کاربردی‌اش در ساخت آن، با تصاویری هوشمندانه که تاثیر حسی ناشی از آن بر مخاطب غیر قابل انکار و دلیل پررنگی ما برای دیدار سازنده‌اش است.

سید: درست است که علت حضورتان در دانشکده علوم پزشکی، واحد آناتومی، انجام تحقیق علمی بوده.

بله، در آن زمان درگیر کار برنامه تلویزیونی «شب آسمانی» بودیم. یکی از موضوعات آن برنامه «روح» بود و قرار بود با کارشناسانی در این مورد به بحث بنشینیم. آشنایی با این موضوع و پیدا کردن ذهنیت درباره آن، دلیل حضورم در دانشکده علوم پزشکی بود که باعث آشنایی با دکتر غلامرضا حسن‌زاده‌مدیر گروه آناتومی دانشکده علوم پزشکی تهران شد که همکاری ویژه و صمیمانه ایشان در روند ساخت مستند «این یک جسد نیست»، جای تقدیر و تشکر دارد. در این نشست، هنگامی که خانم منشی تعدادی پرونده را از روی

میز دکتر برمی‌داشت، برگه‌ای در کنارم به زمین افتاد. کاغذ را که برداشتم تا به ایشان بدهم، چشمم به نوشته بالای آن افتاد و عبارت «هدا پیکر» از آن لحظه تا انتهای جلسه، ذهنم را درگیر خود کرد. به موضوع روح که برای صحبت و تحقیق درباره آن در دفتر دکتر بودم، در حد باور خودم، یعنی هر آن چیزی که در خصوص روح در باور انسان‌ها وجود دارد، اکتفا کردم و به موضوع جذاب و عینی‌تر اهدای پیکر اندیشیدم. اندیشه‌های غریب برای من که هیچ تصور و آشنایی با مکانی به اسم تالار تشریح و مبحث آناتومی نداشتم. این اتفاق، جرقه شروع شکل‌گیری انبوهی از سوال، کنجکاوی و تحقیق بود. آغاز کلنجارها، تصورات و پرورش ذهنیت‌م برای آوردنشان روی کاغذ و بعد از آن، سعی در به تصویر کشیدنشان. آغاز دغدغه‌هایی از نوع ایثار، مهربانی و بشردوستی. محضرت، پژوهش و هماهنگی‌های لازم و طاق‌فراسا برای گرفتن مجوزهای تهیه این فیلم با این موضوع بکر، قابل تأمل، حیرت‌انگیز و انسانی، حدود ۲ سال و نیم طول کشید. سکانس به سکانس این فیلم برخاسته از واقعیت و کلمه به کلمه روایتش سرشار از صداقت است، بدون لحظه‌ای بازسازی شده و به دور از هر آنچه یوی حقیقت ندهد. از همان اولین گام‌های ساخت این مستند، دوربین به دست، با باور به اینکه نکند در همان مواجهه شدن‌های اولیه اتفاقی بیفتد یا حرفی زده شود که دیگر قابل تکرار نباشد، سراغ اهداکنندگان رفیقیم. اساس کار، حقیقتاً همان اتفاق‌هایی بود که در حین تحقیقاتم شکل گرفت. در طول این پروژه با انسان‌هایی گفتگو کردم که روحی بزرگ داشتند. امروز قطعاً می‌توانم بگویم حتی در میانشان با یک فرد مواجه نشده‌ام که از لحاظ جهان‌بینی و تفکر انسانی عادی باشد. انسان‌هایی بودند دوست‌داشتنی، با هدفمندی مشخص و درست برای زندگی و حتی برای کالبدشان پس از مرگ. این فیلم قبل از هر چیزی به خود من یادآوری کرد این آدم‌ها که متأسفانه شاید دیر یا اصلاً دیده نشوند، چقدر خوب همه‌چیز را می‌فهمند، چطور پیشقدم کارهایی هستند بزرگ و چقدر خوب بلدند کمک کنند برای ساختن امروز و فردای بهتر.

در دل این گفتگوها به لایه‌های دیگری هم می‌رسیدم که گاهی خود اهداکننده هم به آن واقف نبود؛ از سر کنجکاوی، سوال‌هایی می‌پرسیدم که در آنها هم کنجکاوی ایجاد می‌کرد و این موضوع مهم را می‌شکافتم که بدنشان تا چه حد می‌تواند برای پیشبرد علوم پزشکی، یادگیری و افزایش سواد دانشجوی پزشکی مهم و حیاتی باشد و اینکه اولین بیماران این طبییان آینده هستند و آناتومی‌شان بی‌چون و چررا برای دانستن علم پزشکی لازم است. از دید شروع هم درباره این مسئله تحقیق و پرسش و پاسخ انجام دادیم و تمام اشارات شرعی موجود در فیلم، از استفتائات علما و مراجع بود که به صورت مکتوب موجود است. تصمیم گرفتم به احترام بیننده و فیلمی که نام مستند را یادک می‌کشد، همه‌چیز را با استناد جلیو بربنابراین باطی مراحل مرسوم

میز و زمان، بتوانستیم نظر آیت... مکارم شیرازی را در خصوص اهدای پیکر به‌صورت فایل صوتی دریافت و در فیلم استفاده کنیم. سندی که به‌دست آوردنش، عوامل و مدیران دانشکده پزشکی را هم حیرت‌زده کرد کسانی که با وجود تمام امکانات، ضابطه و قاعده‌ها، تمام روابط و دسترسی‌ها، سعی نکرده بودند راه را برای خود هموار و آسان‌تر کنند.

سید: در طول این مسیر حتماً با نام‌ایماتی مواجه شده‌اید و گلابه‌هایی هم دارید.

بله، گلابه‌هایی که گاه با احساس تاسف توأم است. مثلاً افرادی را در اخلاق پزشکی داریم که جزو کارکنان موسسه رویان هستند و با وجود تمام نامه‌نگاری‌ها و ارتباطات حاضر نشدند یا ما صحبت کنند یا حتی اگر معتقد بودند که کار نادرستی انجام می‌دهیم، مشورتی بدهند و علت مخالفتشان را بگویند. مناسقم که امروز همین اشخاص که کار فرهنگی نکرده‌اند و از شخصی هم که دغدغه فرهنگی دارد استقبال و حمایت نمی‌کنند و پای صحبت‌های یک فیلمساز نمی‌نشینند، در وزارت ارشاد پست می‌گیرند! همان‌هایی که باید در نشان دادن و طرح یک کاستی در علم پزشکی به من کمک می‌کردند و نکردند، اما در زمینه اخلاق پزشکی فعالیت وادعا دارند.

صادر کردن بیانیه‌هایی با شعار حمایت‌امابدون عمل، دادن آمارهای نادرست، فراهم نکردن بستری برای ساختن و دیده شدن فیلم‌هایی از این دست، کمکی به گذر از این کاستی‌ها و کمبودها نمی‌کنند. دردی را درمان نمی‌کنند. وزخم فرهنگی را ترمیم نخواهد کرد. کمترین انتظاری که از مسئولان می‌شود داشت، سازوکارهای جدی تر است.

سید: ریچارد لیکاک، پدر سینما ورته و سن‌ترین مستندساز حال حاضر جهان، معتقد است که مستندسازی نوعی مکاشفه، نوعی کشف و شهود، نوعی نگاه دقیق و موشکاف به همراه دیدگاه شخصی مستندساز است. تعریف شما از مستند چیست و تا چه اندازه به گفته لیکاک نزدیک است؟

من هم در زمینه ساخت فیلم داستانی تجربه دارم و هم مستند. اتفاق بسیار جذابی که در مستند می‌افتد، این است که «سوژه» شما را به دنبال خود می‌کشد. آنچه در اطراف دوربین اتفاق می‌افتد، فیلم را شکل می‌دهد. لازم است که حواس فیلمساز به این رخدادها و حواشی باشد و با دوربین به دل ماجرا برود. من اعتقاد دارم که مستند، خودش به خودش کمک می‌کند تا ساعت‌گونه جلو برود و ساخته شود. در یک مستند صادقانه، قرار نیست چیزی به بیننده تحمیل یا القا شود، به‌دلیل همین ملموس بودن و ارتباط مستقیمش با مخاطب هم است که جلوه بیشتر و تاثیرگذارتری دارد.

سید: امروزه در میان حجم بسیاری از فیلم‌هایمان این حسن که به مخاطب اجازه داده شود خودش را در فیلم شریک کند و در انتهای آن تصمیم بگیرد و نتیجه‌گیری کند، نمی‌بینیم. پرونده فیلم‌ها از ابتدا بسته شده؛ یعنی خود فیلمساز قضاوت کرده،

نتیجه گرفته و حالا فقط می‌خواهد تصویرشان کند. شما در فیلم‌هایتان تا چه اندازه اجازه نتیجه‌گیری و انتخاب به مخاطبان می‌دهید و «احترام» برای آنها قائل می‌شوید؟

باید اعتراف کنم که در فیلم «حساب کتاب» قضاوت‌م را القا می‌کردم چون دوست داشتم بیننده چیزی را ببیند که دیدگاه من است و دوستش دارم، اما در «این یک جسد نیست» خواستم که صادق باشم و اجازه بدهم جریان فیلم در صورت قابلیت، در روح بیننده رخنه کند و او را به تفکر و شاید انتخاب بکشاند.

سید: پس این فیلم، اهدای کالبد را نه سیاه می‌داند نه سپید و به مخاطب اجازه می‌دهد این کار را به قضاوت بنشیند؟

قطعاً! با اینکه خودم نظر مثبتی به موضوع اهدا داشتم، تلاش کردم حد اعتدال را نگه‌دارم و صداقت و عدالت فیلم را با وجود تمام سنگ‌اندازی‌ها و محدودیت‌های ایجادشده در ساخت آن، خدشه‌دار نکنم. پاسخ‌م را در یک جمله تکمیل می‌کنم: خواستم اشخاصی که موافق اهدا هستند، خودشان تصمیم بگیرند و اشخاصی که مخالفند، زود به قضاوت نشینند.

سید: فکر می‌کنم خوانندگان ما مشتاق باشند بدانند که غلامرضا حیدری، سازنده این فیلم، خود تصمیم بر اهدای پیکر دارد؟

خوشحالم که شما سکانس به سکانس این فیلم را دیده‌اید، همان سکانس‌هایی که نشان از خواسته و تلاش من برای دریافت فرم رضایت خانوادهم دارد. تمام آن اشک‌ها و لبخندها حقیقی است. هنوز به تمامی تردی‌هایم غلبه نکرده‌ام اما سخت در تلاش برای برداشتن موانع زندگی شخصی‌ام در جهت انجام این تصمیم هستم. **سید: شما چطور به خودتان سفارش فیلم می‌دهید؟ مثلاً یک روز در خیابان خانم معناد کارتن‌خوابی را می‌بینید و به این فکر می‌افتید که مستندی درباره این زنان بسازید؟ چه چیز توجه شما را به یک موضوع جلب می‌کند؟**

گاهی یک کنجکاوی و اتفاق مرا به فکر ساخت مستند می‌اندازد اما عمدتاً به تخیلاتم مراجعه می‌کنم. سعی می‌کنم از یک امر واقعی یا غیرواقعی، ابتدا تخیلاتش را در ذهن ایجاد و پایه فیلمی‌اش را پیدا کنم. اگر احساس کنم موضوعی می‌تواند قابلی برای جذب مخاطب باشد، به ساختنش فکر می‌کنم.

سید: یک مستند خوب از فیلم سینمایی پرزه‌پزه هم بیننده بیشتری جذب می‌کند چون هم واقعی و هم تاثیرگذار است. «این یک جسد نیست» چقدر به این نظر فیه نزدیک است؟

«این یک جسد نیست» بدون شک اولین فیلمی است که در مورد اهدای پیکر صحبت می‌کند. موضوع جدیدی که برای دیده شدن، به کمک دیگر سازمان‌ها نیاز دارد، به‌خصوص عوامل سینما و مشخصاً «مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی» که جزو حمایت‌کننده‌های ساخت این فیلم بودند. باور دارم که در صورت ایجاد فضای مناسب برای دیده شدن «این یک جسد نیست» و با توجه به خاص و بکر بودن موضوع، حتماً از آن استقبال خواهد شد. بخشی از این فیلم،

مربوط به ارج نهادن به مقام اهداکننده است. در بخش دیگری از آن به یکی از مهم‌ترین دلایل خطاهای پزشکی، یعنی ضعف در بخش آناتومی دانشکده‌های پزشکی، پرداخته‌ام؛ دلیل مهمی که چشم‌پوشی از آن جایز و به صلاح هیچ انسان و نهاد و سازمانی نیست. این مورد یکی از همان موارد علوم‌پایه‌ای‌ست که مسئولین نیز به آن اصرار دارند.

سید: این فیلم را برای مردم ساختید؟

هم مردم و هم مسئولان. مسئولان دل‌مشغولی‌های دیگری هم دارند اما به مردم ایمان بیشتری دارم و معتقدم خودجوش و پیش‌قدم هستند. **سید: سوژه دیگری در حوزه سلامت در ذهن دارید که دلناتن بخواهد در موردش فیلم بسازید؟**

با تمام دل‌بستگی‌ام به این فیلم، باید بگویم که خیلی خسته‌ام، خسته از جنس کار و تمام دوندگی‌ها و شرایطی که باید برای جلب اعتماد و به دست آوردن مجوزهای لازم فراهم می‌شد. در این مسیر به شدت اذیت شدم بنابراین ترجیح می‌دهم که کمی استراحت کنم و به همان دلایلی که گفتم، بیشتر به فکر خوب دیده شدن این فیلم باشم.

سید: در جشنواره فیلم سلامت، اثری بود که دوستش داشته باشید؟ بله، فیلم مستند کوتاهی بود به نام «عروسک کاموایی» که به‌نظم صادق بود، به بیننده احترام می‌گذاشت و نشان از مقاومت و سلامت داشت.

سید: شما خود را مستندساز اجتماعی می‌دانید؟

بیشتر داستانی‌ساز هستم اما به علت ملموس تر بودن ارتباط با بیننده در مستند و قالب‌هایی این‌چنینی، تمایل دارم از کارهای سفارشی فاصله بگیرم و به‌عنوان مستندساز اجتماعی سوژه‌هایم را پیش‌برم.

سید: چقدر می‌توانید ادعا کنید که مصلح اجتماعی هستید؟

فاصله میان ساخت فیلم‌هایم، نشانه سعی من در این زمینه است. فقط ساخت فیلم دغدغه‌ام نیست، به دنبال سوژه‌های کاربردی و تاثیرگذارم، سوژه‌هایی هشداردهنده که بتوانند مسیری را هموار کنند، دریچه جدیدی به روی مخاطب باز کنند، علامت سوال ایجاد کنند و حتی برای لحظه‌ای بیننده را به فکر بیاورند.

سید: پس باور دارید یک مستند خوب می‌تواند به سهم خود دنیا را جای بهتری برای زندگی کند؟

حتماً. من خیلی تمایل دارم به این مطلب اشاره کنم که چقدر نیاز است دولتمردان و مسئولان ما فیلم ببینند. چقدر ضرورت دارد که مستند خوب ببینند. خیلی از مستندسازها و زاویه‌دیدشان می‌تواند به کشورداری کمک کند و حتی غیرمستقیم کمکی برای در پیش گرفتن شیوه مملکت‌داری درست و صحیح باشند. یک فیلم خوب می‌تواند فکر و نگاهی خوب ایجاد کند.

سید: نظرتان در مورد برپایی جشنواره فیلم سلامت و میزان تاثیرگذاری‌اش چیست؟

موفق برگزاری این جشنواره هستم ولی نه به هر قیمتی. جای جشنواره‌ای با این عنوان و به این منظور خالی بود و برگزاری‌اش اتفاق خوبی است اما متأسفانه در اولین سال برپایی آن، بی‌تجربگی‌ها بارز بود، مخصوصاً در مراسم اختتامیه. البته دوزستان برگزارکننده توجه‌هایی داشتند اما تصور اینکه در اختتامیه و جلوی در ورودی سالن، احتمال تکرار فاجعه‌ای شبیه به منا در ابعاد کوچک‌تر وجود داشته، این توجهات را محکم‌ه‌پسند نخواهند کرد. مورد دیگری که سخت من را به فکر برد، این بود که در طول روزهای اکران فیلم‌ها در پردیس چارسو در جشنواره‌ای به نام «سلامت»، به مردم بن‌غذای فست‌فودی می‌دادند. این عملکرد قابل تأمل و تاسف‌برانگیز است! این ایرادها شاید خیلی مشهود نباشد و کمتر کسی به آن توجه کند اما همین تدابیر و نکته‌بینی‌هاست که تاثیر جشنواره را چند برابر و ماندنی می‌کند. امیدوارم بفهمند که می‌فهمیم و به این فیه‌مدان احترام بگذارند. ■

و اما یک سوال

در شرایط سختی که بزرگترین دانشکده‌های علوم پزشکی کشور هم دچار گرفتار معضل کمبود پیکر برای بخش پایه، مهم و حیاتی تشریح و آناتومی هستند، چطور و با چه اعتماد و اطمینانی در دانشکده‌های پزشکی شهرهای کوچک‌تر و با امکاناتی به مراتب کمتر و ناقص‌تر، می‌توان پزشکی حاذق شد و آینده‌ای را با خطاهای پزشکی کمتر پدید آورد؟!

در حاشیه

■ امیرحسین نیکزاد

دانشجوی سال ششم پزشکی

کالبدشکافی بخش عملی آموزش آناتومی در سال‌های اول آموزش پزشکی است. از این جهت که آناتومی هرچقدر هم که به طور نظری آموزش داده شود کافی نیست، کالبدشکافی و آموزش عملی آن بخش مهمی از آموزش پزشکی به‌شمار می‌رود.

میزان تاثیرگذاری دیدن فرد متوفی، قابل بررسی و مطالعه است، به‌طور ویژه در سال‌های بالاتر که مشاهده و وضعیت‌های نزدیک مرگ و خود مرگ بیشتر رخ می‌دهد. کالبدشکافی به خاطر شکل مواجهه با جسد و رفتار حرفه‌ای و آدابی که رعایت می‌شود، کمتر تجربه مرگ را تداعی می‌کند و بیشتر صورت حرفه‌ای و آموزشی دارد.

■ مهسا محمدپور

دانشجوی سال پنجم پزشکی

به نظر من وجود این امکان بهتر از نبودنش است خصوصاً که اجساد استفاده شده معمولاً خیلی قدیمی هستند. اما اگر اجساد جدیدتر باشند یا در سالن تشریح تعداد کمتری دانشجوی به طور هم‌زمان حضور داشته باشند، دید کلی و سواد پزشکی بالا و ضروری‌ای را منتقل می‌کنند.

